اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**بحثی که بود راجع به وضع هیات ترکیبی بود در لغت عرب، عرض شد که تصور شده که هیات ترکیبی دارای وضع نیست، یا به تعبیری که از ابن مالک نقل شده دلالت عقلی است نه وضعی، قراردادی نیست امر اعتباری نیست حکم عقل است، عرض شد که هیآت ترکیبی که محل کلام است، و بیشتر محل کلام ماست، در هیآت ترکیبی است که دارای بحث اصولی و فقهی است، یعنی دارای آثار فقهی و اصولی است، ولذا عرض کردیم اگر تحلیل لغوی هم ارائه می‌دهیم این تحلیل لغوی را از زاویه‌ی آثار فقهی آن بررسی می‌کنیم و این خودش باز مساله‌ای است که کیفیت کار و نمونه‌ی کار به اصطلاح روشن بشود، یک مثال درباره‌ی جمله‌ی شرطیه بود که عرض شد که آن که به حسب ظاهر از لغت عرب استظهار می‌‎شود مثل بقیه‌ی استظهارات، استظهاراتی که در بقیه‌ی مفردات هست یعنی شواهدی که در باب اثبات وضع هست نشان می‌دهد که لفظ ان مثلا در لغت عرب یا اگر در لغت فارسی وضع شده برای اثبات ترتب، این ترتب در امور اعتباری معنایش علیت است، اگر مراد این است یعنی این را ما اثبات بکنیم شواهد که حالا محل اثباتش در جای خودش است با شواهد تبادر و صحت و اینها که در امور اعتباری نه حتی اعتبارات قانونی در قانون، اعتبارات عرفی مثل امر مولی به عبد خودش پدر به پسر خودش و مواردی از این قبیل ، اگر امری بود این دلالت بر ترتب می‌کند و این ترتب به اصطلاح علیت است، و بعبارة اخری این ترتب نبوده و ایشان این ترتب را ایجاد کرده است این کاری است که لفظ می‌کند، وضع می‌کند.**

**و عرض کردیم در لغت عربی اصولا که بعید نیست در خیلی از لغات اصولا الفاظ ابتدائا برای معانی محسوس وضع شده‌اند و برای اخباریات لکن در لغت عربی که الان محل کلام ماست عده‌ای از امور انشائی را مستقلا وضع کردند مثل صیغه‌ی افعل و عده‌ی دیگری را از همان جمل خبریه وام گرفتند، یعنی همان جمل خبریه را در مقام انشاء به کار بردند، در مقام ایجاب و ایقاع آن معنای اعتباری. این در لغت عربی هست. یکی از آنها هم مثلا لفظ ان است، این را دیگر وام نگرفتند خود وضع حروف اینطوری است، وضع حروف یک نوع معانی اندکاکی هستند، توضیحا عرض کردم حالا در کتاب فصول آمده به اصطلاح اجمالی و تفصیلی یعنی استقلالی و عالی ، بعضی‌ها هم اجمالی و تفصیلی گفتند در کفایه و فصول عالی و استقلالی آمده است، و عرض کردم که کفایه هم از ایشان گرفته است.**

**لکن عرض کردیم آن که بیشتر می‌شود فهمید همان معنای اندکاکی است و معنای اندکاکی را هم توضیح دادیم خودش فی نفسه چیزی نیست و وجودش عین وجود طرفین است، مثلا می‌گوییم تسبیح در دست من است خود در چیزی نیست دست یک واقعیت خارجی دارد تسبیح هم واقعیت خارجی دارد یک معنایی است که قائم مراد از اندکاکی این است وجودش عین وجود طرفین است، حالا اگر بخواهیم اصطلاح وجود و اینها را به کار بگیریم ...**

**این معنا را به اصطلاح معنای حرفی می‌گوییم، ان هم همینطور است، یعنی کلمه‌ی ان ، ان شاء الله در بحث مفهوم شرح توضیحش را عرض می‌کنیم الان دیگر وارد بحث نمی‌شویم.**

**آنجا عرض می‌کنیم یک مفاد جزا را نگاه می‌کند مفاد شرط را ، حالا ما به جای شرط می‌گوییم متلو ادات شرط، این متلو ادات شرط را هم نگاه می‌کند، بین این دو مفاد ارتباط برقرار می‌کند، این ارتباط را که از آن به علیت یا به ترتب تعبیر می‌کنیم این در لغت عرب هست حالا اگر در جمل خبریه باشد واقعیتی داشته باشد این ارتباط به نحو ترتب هست لکن لازم نیست علت باشد ممکن است معلول باشد ممکن است معلولین لعلة ثالثة باشد، ترتبش اثبات می‌شود اما این ترتب به نحو علیت نه اما در امور اعتباری چرا، چون در امور اعتباری چیزی نیست، این با گفتنش ایجاد می‌کند چون ایجاد می‌کند می‌شود علت نکته و فارق اساسش همین است والا در هر دو کلام دلالت بر ترتب دارد و اینکه این بر آن مترتب می‌شود.**

**این را ان بین این دو تا افاده می‌کند، پس اگر مراد ابن مالک این است که این معنا، معنایی است که دلالت عقل است نه انصافا حرف ایشان قابل قبول نیست، این معنا وضعی است و قرارداد است روی مبنای آقای خوئی هم می‌شود گفت ، تعهد مثلا ، به تعهد هم هست، روی مبانی دیگر هم می‌شود این حرف را زد روی مبانی اعتبار کاملا واضح است، اعتبار کرده در لغت عرب برای بیان ترتب، لکن در خود لغت عرب دو سنخ ترتب به کار برده شده است، ترتب ، ترتب است دیگر به هر حال فرقی نمی‌کند.**

**در یک سنخ امر واقعی است ترتب به واقعیتش موجود است در واقع ممکن است علت و معلول باشد، در واقع ممکن است علت باشد، معلول باشد، معلولین لعلة ثالثة والی آخر باشد. اصل ترتب را اثباب نمی‌کند.**

**اما در امور اعتباری چون چیزی نیست و می‌خواهد این ترتب را با لفظ ایجاد بکند چون طبیعت امر اعتباری این است در اینجا اصل همان ترتب محفوظ است لکن از آن تعبیر به علیت می‌شود، بله انحصار مطلب دیگری است، چون عرض کردیم این مساله‌ی انحصار یا مفهوم به معنای ترتب نیست، ترتب یعنی این حکم نان خریدن مترتب است بر آمدن مهمان خوب این هست، مهمان نیامد نان خریدن هم نیست، این طبیعی است دیگر، مهمان نیامد لازم هم نیست نان بخرد، این هم واضح است، این از ترتب فهمیده شد این مقدار فهمیده شد.**

**اما اگر مهمان آمد یا نیامد یک حکم دیگری را هم تشریع کرده این دیگر از ترتب در نمی‌آید، چه مهمان بیاید چه نیاید مثلا اگر شما فهمیدید پسرعموی شما از سفر آمده برای او نان می‌خرید، معنایش این است که برای او نان نخر ، مثلا بخرید به خانه‌ی او بفرستید، مفادش این است.**

**اگر فهمیدید ایشان مرد عالمی است مثلا اگر گفت ان جائک زید مثلا زارک زید فاکرمه، این معنایش این است که اگر ما فهمیدیم زید مثلا به زیارت من نیامده اما من مرد عالمی هستم این خواسته بگوید او را اکرام نکن وجوب اکرام، تشریع ندارد، این نیست، این مطلب نیست.**

**یا مثلا فرض کنید پسرعموی شما از سفر آمده شما او را احترام نکنید اکرام نکنید، چرا چون گفت ان زارک زید اگر زید تو را دید یعنی زید ندید مطلقا دیگر وجوب اکرام برداشته می‌شود، البته در باب مفهوم فرض در زید است نه در پسر عمو، این بحث سر این است که آیا مثلا اذا خفی الاذان فقصر ، بگوییم خفاء اذان علت است اگر غیر از خفاء اذان بود آن وقت از آن طرف هم داریم خفاء جدران ، این مشکل را آنجا درست کرد، آن هم مفهوم داشته باشد، این دو تا مفهوم با هم متعارض بشوند، بحث سر این قسمت است.**

**ولذا این قسمت را شما ببینید برمی‌گردد به تشریع و فهم تشریع و فهم اعتبارات قانونی بحث سر این است که این قسمت را با ترتب نمی‌شود اثبات کرد، آن را که می‌شود با ترتب اثبات کرد علیت است، این درست است، اما اینکه اگر این علت نبود این اصلا تشریعی در کار نیست این را نمی‌شود اثبات کرد، اگر علت نبود معلول نیست این طبیعی است لذا گفتیم این مفهوم نیست، این را آقایان اسمش را گذاشتند انتفاء شخص حکم ما اسمش را گذاشتیم انتفاء عند الانتفاء ، حالا فرض کنید، بعضی‌ها هم مفهوم گفتند انتفاء عند الانتفاء لکن برای اینکه اشتباه نشود یکی را انتفاء عند الانتفاء اسم گذاشتیم یکی را انتفاء عند التشریع.**

**اصولا تشریع در محدوده‌ی لغت نیست، تشریع در محدوده‌ی قانون است، در محدوده‌ی لغت و کار لغوی ترتب هست اما تشریع نیست، قانون گذاری نیست، قانون گذاری تابع شواهد قانونی خودش است مباحث قانونی را نمی‌شود با الفاظ بیان کرد، اگر مراد جناب ابن مالک از این عبارت این است که مفهوم ثابت نمی‌شود به دلالت وضعی انصافا حق با ایشان است، ان شاء الله خواهم گفت در محل خودش خواهد آمد...**

**عده‌ای مفهوم را هم از باب دلالت لفظی گرفتند اصلا گفتند ان برای این وضع شده است، لکن انصافا این مشکل است، برای علیت خوب است، علیت را قبول کرده، انحصار علیت و یک ، دو و اصلا مفاد ان در لغت عربی برای نفی تشریع باشد، این را نمی‌شود اثبات کرد چون تشریع ضوابط قانونی خودش را دارد باید مراعات بشود، آن وقت انحصار را ما اصولا در اصطلاح قانونی گاهی با تسریع چه قانونی چه غیر قانونی مثلا بگوییم علت منحصر به فرد تب مثلا فساد خون است، خون وقتی فاسد شد به نحوی از انحاء، تب می‌آورد، خوب این تصریح دارد و جای بحث ندارد، بعضی از کتب علمی مثلا بنایشان به این است که دقیقا علل را بنویسند مثلا بنویسند علت فلان یک، دو، سه، چهار، پنج، علت فلان دو چیز، علت فلان کذا، دیگر یک نمی‌گویند بقیه را با عدد ... خوب اینجا هم به قرینه‌ی خاصه معلوم می‌شود که مراد انحصار است، بحثی که هست از نظر اعتبارات قانونی به قرینه‌ی ، این هم قرینه‌ی خاصه هم تاثیر در اعتبارات قانونی می‌آید، لکن در اعتبارات قانونی یک قرینه‌ی عامه هم هست، که اسمش مقدمات حکمت است.**

**و ان شاء الله عرض خواهیم کرد که تمسک به اطلاق مواردش هم فرق می‌کند این بحثی هم دارند که آیا اطلاق یک مدلول تصوری است یا تصدیقی ان شاء الله در محل خودش عرض خواهد شد.**

**در حقیقت آنچه که در کلمات علما به عنوان اطلاق آمده هر دو است گاهی تصوری است، مثلا در کتاب کفایه دارد که اطلاق الصیغه یقتضی التعیینی در مقابل تخییری، و اطلاق صیغه یقتضی نفسی در مقابل غیری، عرض کردیم انصافش این دو اطلاق یکی نیستند، نفسی و غیری غیر از تخییری است، اصولا اگر شما گفتید آب بیاور در لغت عرب وقتی او نیامد می‌شود تعیین، اگر گفت یا آب بیاور یا شربت، این می‌شود تخییر، همین که نگفت یا می‌شود تعیین، این را ما اصطلاح می‌گوییم اطلاقی است که مدلول تصوری است، احتیاجی به مقدمات حکمت ندارد، البته در کفایه مرادش ظاهرا مقدمات حکمت است، لکن اگر مرادش این باشد مطلب کفایه درست نیست، اگر مرادش به این معنایی است که من می‌گویم خوب اشکالی ندارد.**

**لذا عده‌ای هم بعد از کفایه اشکال کردند که این اطلاق الصیغه یقتضی العینیة و نفسیت و نفسیة وتعیین این روشن نیست چون اطلاق تعیین به خاطر اطلاق مقدمات حکمت نمی‌خواهد همین که گفت آب بیاور خودش معلوم می‌شود که واجب تعیینی است، چرا چون یا نیاورد، می‌گفت آب بیاور یا شربت، این می‌شود واجب تخییری، این را ما اسمش را مدلول تصوری گذاشتیم، این احتیاج به مقدمات حکمت ندارد، همین که او نیامد می‌شود تعیین.**

**چون آقایان بحثی دارند که اطلاق تصوری است یا تصدیقی است، من برای اینکه مطلب روشن بشود این مطلب را هم همینجا بگویم مراد ما از تصوری احتیاجی به مقدمات حکمت ندارد اصلا و این در مثل تعیین همینطور است احتیاجی به مقدمات حکمت ندارد، همین که گفت آب بیاور یعنی تعیین ، یعنی واجب تعیینی ، چون واجب تخییری می‌گوید یا همین که یا نیاورد می‌شود تعیین ، احتیاج ندارد که ما بگوییم در مقام بیان بوده و نیاورد همین نیاوردن کافی است، حالا می‌خواهد مقام بیان باشد یا نباشد.**

**اما در مثل واجب غیری و نفسی ، در آنجا نه مقدمات حکمت می‌خواهد، چون ممکن است مثلا بگوید زید را اکرام بکن ممکن است اکرام فی نفسه باشد ممکن است اکرام به خاطر احترام عشیره باشد مثلا، یا ممکن است اکرام به خاطر یک شرایط خاصی است که در آنجا حاکم است که مثلا زید باید در این مجموعه احترام بشود، حالا گاهی اوقات آن شرایط برقرار نیست، دیگر نمی‌خواهد آن وقت اگر واجب غیری شد دیگر نمی‌خواهد، فرق بین واجب نفسی و غیری ...**

**انصافا اگر متکلم در مقام بیان بود و خصوصیتی بیان نکرد و احراز مقام بیان شد ، البته احراز مقام بیان به سیره‌‎ی عقلائی هم می‌شود، احراز مقام بیان شد می‌توانیم بگوییم که واجب نفسی است، دقت کنید، این اطلاق‌ها را دقت کنید، لذا این مساله که آیا اطلاق جمله‌ی شرطیه ازش علت انحصاری در می‌آید این اطلاق تصدیقی است نه تصوری، این اطلاق تصدیقی است، این که علت منحصر است این اطلاق تصدیقی است، تصوری نیست مجرد عدم ذکر مثلا علت دیگر کافی نیست، باید مجموعه‌ی شواهد بررسی بشود، مجموعه‌ی مثلا در فقه ما آیات و روایات و اقوال مثلا دیروز ما فرهنگ فقهی دینی همه بررسی بشود اگر که علت دیگر نبود می‌گوییم علت منحصر است.**

**مثلا من باب مثال آن اطلاقی هم که آمده آن اطلاق هم در قرآن نباشد، چون شبهه‌ای است که اخباری‌ها دارند که اطلاقات قرآنی قابل تمسک نیستند، عرض کردیم مراد اخباری‌‌ها از اطلاقات قرآنی یا عمومات قرآنی، البته عرض کردیم اخباری‌ها عباراتشان مجمل است، لکن ما توضیح دادیم، ببینید ما یک مطلق لفظی داریم مثل احل الله البیع این لفظ مطلق است، یا اوفوا بالعقود، لفظا عام است، لکن عرض کردیم شاید مراد اخباری‌ها این باشد اینها عموم قانونی نیستند، عموم لفظی هستند، اطلاق لفظی هستند، اطلاق قانونی نیستند، چون در تقریب نگفتم، چرا این نکته‌ی فنی‌اش این است که اصولا بشر رسمش بر این نیست در چیزی که الان نامش را قانون اساسی گذاشتند اطلاق بیاورد.**

**قانون اساسی چارچوب‌های کلی است، جایی که چارچوب‌های کلی بیان می‌شود نه اطلاق قانون مراد است نه عموم قانونی، اطلاق به عموم قانونی عبارت است از یک قضیه‌ی کلیه‌ای که قرار داده شده برای رفع و ازاله‌ی شک ، این نکته در اطلاق قانونی هست، در اطلاق عموم لفظی این نکته نیست.**

**یعنی بعبارة اخری اطلاق عبارت است از یک حکمی است که کلی شده برای اینکه ناظر به این موارد شک را بردارد، مثلا احل الله البیع اگر شما شک کردید که این بیع عربی باشد یا فارسی این بیاید این شک را بردارد، بگوید نه فرق نمی‌کند عربی یا فارسی باشد، بحثی که آقایان اخباری دارند این است که این احل الله البیع برای این نکته نیست برای رفع شک نیست، چون قانون اساسی اصولا اینطور است.**

**عرض کردیم مثلا شعار ، شعارهای مثلا استقلال آزادی، این لفظ آزادی ماده‌ی قانونی نیست، به آن تمسک می‌شود برای همه جور آزادی ، گفتیم استقلال آزادی، این لفظ استقلال آزادی، اصولا ماده‌ی قانونی نیست که موارد شک را برطرف کند، این چارچوب‌های کلی است، مثلا در عبارت فقهاء زیاد آمده که حرم علیکم الخبائث که عموم هم دارد، اولا ما حرم علیکم الخبائث در قرآن نداریم، حالا این چه اشتباهی است که در کلمات اعلام نداریم، ما چنین چیزی را آیه نداریم، مثل احل لکم ما فی الارض جمیعا که نائینی در تقریرات چند جا دارد، آیه‌ی احل لکم ما فی الارض جمیعا نداریم والا قاعده‌ی حل که می‌شود بست، خلق لکم ما فی الارض جمیعا ، این مکررا در کتاب نائینی در کفایه هم فان لم تجدوا ماءا ، ما آیه‌ی فان لم تجدوا ماءا در قرآن نداریم، فلم تجدوا ، ان ندارد،**

**علی ای به هر حال این هم یکی از مشکلاتی است که آیاتی ذکر می‌شود که در قرآن موجود نیست، حرم علیکم الخبائث ما نداریم، آنکه در قرآن داریم یحرم علیهم الخبائث هست، بعد هم آیه در سیاق آیاتی است که در وصف پیغمبر در تورات است، النبی الامی الذین یجدونه مکتوبا عندهم فی التورات یحل لهم الطیبات و یحرم ... این آیه جنبه‌ی شعار گونه دارد، یعنی چارچوب‌های کلی دین را ترسیم می‌کند، لذا اطلاق ندارد عموم هم ندارد، اصلا بنا نیست آیاتی که اوصی بگوید در قرآن و درباره‌ی پیغمبر آمده عموم قانونی باشد.**

**یکی از حضار: کل قرآن را می‌فرمایید ؟**

**آیت الله مددی: نه ما قبول نکردیم اگر اخباری‌ها مرادشان بعضی موارد باشد می‌شود قبول کرد کلا نه نمی‌شود حرف اینها را قبول کرد.**

**این بهترین توجیه به نظر ما برای کلام است، پس اطلاق لفظی هست، اطلاق تصوری اسمش را گذاشتیم، اطلاق قانونی نیست، اطلاق قانونی یعنی مطلبی را بیان فرموده که موارد شک را با او برداریم، عموم قانونی مراد این است که ضرب قاعده‌ی کلیه بشود برای رجوع به آن برای رفع شک ، شک را برداریم، احل الله البیع اطلاق لفظی هست نمی‌شود انکار کرد، یا به همین اصطلاحی که الان عرض کردم اطلاق تصوری هست، انما الکلام اطلاق تصدیقی هم هست یا نه اطلاق تصدیقی مبنی است بر جریان مقدمات حکمت.**

**این نکته الان در ما نحن فیه روشن شد، شما می‌گویید اطلاق اقتضاء می‌کند که ... البته خوب دقت کنید، چون آقایان دقت نکردند که ما در مباحث عموم و خصوص یک عده بعد از بحث عام و خاص بحث الفاظ یک عده از موارد شک را بیان کردند که آیا به عام رجوع می‌شود یا نه آن نکته‌ی فنی‌اش همین است، اگر تدریس فرمودید کتاب کفایه را آن نکته‌ی فنی‌اش همین است، یعنی در کتب اصول غیر از اینکه الفاظ عموم را بیان کردند آن موارد شکی که با عام می‌شود برداشت آن را هم بیان کردند، اگر خواستید تدریس بفرمایید آن فصلٌ فصلٌ که می‌آید عبارت است از آن موارد شکی است که آیا عام آنها را برمی‌دارد یا نه.**

**مثلا شبهه‌ی مفهومی مخصص ، شبهه‌ی مصداقی مخصص ، مثلا گفت اکرم العلماء لا تکرم فساق العلماء شخصی مسلما عالم هست لکن غیبتی کلامی از او صادر شده یا غیبت محرم است که فاسق باشد، یا جزو موارد استثناء غیبت است که عادل باشد، شبهه‌ی مصداقی مخصص است، خوب اینجا متاخرین اصولین ما مثل مرحوم نائینی ، آقا ضیاء ، مرحوم آقای خوئی و دیگران اینحا حرفشان این است که این شک را با عام نمی‌شود برداشت، شک در شبهه‌ی مصداقی را با عام نمی‌شود برداشت.**

**عام کارش این نیست که شبهه‌ی مصداقی مخصص را برای شما حل بکند، این طور قدما قائل بودند، همین آقای بروجردی رحمة الله علیه در کتابش ملاحظه بفرمایید نوشتند قدمای اصحاب قائل بودند متاخرین قائل نیستند، سنی‌ها هم ظاهرا قائلند، حرفشان این است که این عالم که عالم است، فاسق بودنش هم که احراز نشده است. پس اکرم العلماء برش می‌دارد، این را چرا مطرح می‌کنند، می‌خواهند مثال بزنند، کدام موارد شک را می‌توانیم با عام برداریم، شما الان اصول را نگاه بکنید، کفایه را نگاه بکنید، مواردی که شک را می‌تواند شما با عام بردارید، یکی حال خاص را شما می‌توانید با عام بردارید مثل اللهم العن بنی امیة قاطبة ، مخصص اینجا عقلی است، یعنی به حکم عقل شخصی که مومن باشد ملعون نیست، خوب بنی امیه ممکن است نسبا کسی مومن باشد پس ملعون نیست، به حکم عقل اللهم العن بنی امیة قاطبة شامل اموی مومن نمی‌شود.**

**در این میزان الاعتدال راجع به ابوالفرج اصفهانی که ایشان اصفهانی و اموی النسب است، نسبش به امویان می‌رسد از اصفهان است پدرش شیعی است لکن غریب ، هم اموی باشد هم اصفهانی باشد ، مع ذلک شیعه باشد غریب است، چون اصفهانی‌ها به آن طرف معروف بودند، به هر حال ایشان می‌گوید در هر دو عجیب است هم به لحاظ شهرش و هم به لحاظ نسبش، البته ایشان شیعه‌ی زیدی است، اگر شیعه باشد زیدی است امامی نیست، اگر باشد.**

**به هر حال این نکته را دقت بفرمایید خوب حالا شما می‌توانید با اللهم العن بنی امیة قاطبة موارد شک را بردارید، خیلی خوب ، بحث دیگری که کردند اگر شما آمدید و گفتید ما نمی‌دانیم مثل عمر بن عبدالعزیز مشمول مخصص لفظی هست یا نه خوب دقت کنید، آیا این هم از عجایب است گاهی به مناسبت مرحوم سید رضی قصیده‌ای در رثای عمر بن عبدالعزیز دارد ، سیصد سال بعد از او این خیلی عجیب است، یابن عبدالعزیز لمتیت فتی من امیه لبکیت ... خیلی عجیب است یک شاعر بزرگ شیعی بخواهد بعد از سیصد سال راجع به ایشان شعر بگوید.**

**علی ای حال اگر ما شک کردیم عمر بن عبدالعزیز مومن هست یا نه بگوییم اللهم العن بنی امیة قاطبة عام شامل حالش می‌شود پس مومن نیست، بحثی که هست این است که آیا کار عام این هست، مخصص در اینجا لبی است عقلی است در اینجا مخصص لفظی نیست، عامی داریم ما روشن شد؟ این بحث‌های اصولی ما این است که کدام شک را ما با عام می‌توانیم برداریم، مثلا این شک که آیا عمر بن عبدالعزیز مومن هست یا نه با اللهم العن بنی امیة قاطبة این شک را برداریم، بگوییم چون آن مخصص لبی است عقلی است، لفظی که نیست ایشان را هم شک داریم که مومن هست یا نه پس مشمول عام می‌شود، اللهم العن بنی امیة قاطبة حالا که مشمول عام شد پس مومن نیست چون مومن نمی‌شود ملعون بشود. این مثال‌ها را من می‌زنم که روشن بشود.**

**کدام شک را می‌توانیم با عام برداریم؟ این بحث‌هایی است که در کتب اصول شیعه و سنی بعد از مبحث عام و خاص مطرح کردند سر طرح این مسائل روی این جهت است، نحوه‌ی شک را که می‌شود با عام برداشت، آن عام، عام اصولی است، پس بنابراین در اینجا وقتی که می‌گوییم آیا با مقدمات حکمت ثابت می‌شود مراد ما از اطلاق این است که آیا این اطلاق تصوری است ؟**

**این بحث را آقایان دارند که اطلاق یا تصور است یا تصدیق ، ما عرض کردیم هر دویش درست است هم اطلاق تصوری داریم هم تصدیقی ، گاهی اوقات اطلاق تصوری است، هم اینکه بگوید آب بیاور ، مقدمات حکمت نمی‌خواهد، آب بیاور یعنی واجب تعیینی، دیگر مقدمات حکمت نمی‌خواهد، همین که یا ذکر نکرد، حالا فراموش کرد غفلت کرد در مقام بیان نبود در مقام اهمال و اجماع هر مقامی که بود همین که گفت آب بیاور یعنی واجب تعیینی. عدم ذکر یا عدم ذکر او در لغت عرب کافی است برای اینکه واجب تعیینی باشد مقدمات حکمت نمی‌خواهد.**

**یکی از حضار: مثلا در غذا مثلا لقمه در گلو گیر کرده می‌گوید آب بیاور .**

**آیت الله مددی: نه فضا نمی‌خواهد، نشسته می‌گوید آب بیاور .**

**یکی از حضار: الان من مثلا اگر به جای آب آبمیوه بیاورم حل می‌شود کارش.**

**آیت الله مددی: معلوم نیست، دلیل می‌خواهد.**

**یک بنایی کلی دارند که ما در محدوده‌ی قانون تابع لفظیم از لفظ خارج نشوید این زحماتی هم که الان کشیده می‌شود می‌خواهند آن لفظ را مشخص کنند.**

**یکی از حضار: اینجا با لفظ دارید حلش می‌کنید، شما فرمودید که یا را نگفته .**

**آیت الله مددی: یا را نگفته آب کافی است، آبمیوه نه گفتم آب بیاور، می‌تواند بگوید نه، همین کافی است.**

**یکی از حضار: واجب نفسی هم می‌توانیم همین را بگوییم. وقتی قید نمی‌آورد ممکن است ...**

**آیت الله مددی: نه اصلا فاغسلوا وجوهکم اصلا به خاطر نماز باشد خودش فی نفسه واجب نباشد، اذا قمت الی الصلاة فاغسلوا وجوهمکم.**

**اینجا گفته لکن گفتن نه به معنای این که برای اوست حالا اگر هم بلند شدیم اما این فاغسلوا ... وان کنتم جنبا فاطهروا ... دقت می‌کنید، مطلق بگیریم، بگوییم اصلا خودش واجب است، حالا لذا معروف هم این است که خود اینها مستحب نفسی هستند، وجوب نفسی ندارند، اما وجوب غیری دارند، این بحث می‌آید اصلا در خارجیت هم این زیاد است.**

**مثلا این که گفت اگر مهمان آمد اکرامش کن این به خاطر این است که اگر زید مهمانت شد این به خاطر احترامی است که زید در عشیره دارد، حالا فرض کنیم زید در عشیره آن احترام را از دست داد این دیگر اگر آمد اکرام نکن ندارد، این می‌شود یعنی یک امر عرفی هم هست در قوانین هم هست.**

**آن وقت اینجا مقدمات حکمت می‌گوید اینجا واجب نفسی است کار نداشته باشید غیر باشد یا نباشد، این با لام نیاوردن مثلا اغسل للصلاة با لام نیاوردن اثبات نمی‌شود آنجا با او نیاوردن اثبات می‌شود، این دو تا با هم فرقش این است، اگر با نیاوردن یک حرفی اثبات شد این می‌شود تصوری این اصطلاحات را من در خلال بحث‌ها سعی می‌کنم واضح وارد بشوم حالا ممکن است که به این زودی‌ها هم به بحث مفهوم و منطوق نرسیم لکن کار مشخص بشود.**

**پس انحصار را ما با یک قرینه‌ی عامه دربیاوریم حالا یک مثال دیگر از هیات ترکیبی هم بزنیم توصیف ، مثلا اکرم عالما قمیا، انصافش توصیف اگر ما باشیم و طبق تصورات اولیه‌ی ما تحدید و محدودیت هست، ترتب و علیت نیست، خوب دقت کنید، یعنی اینکه این حکم مترتب است بر عنوان قمی بودن تقید عالم به قمی این اثبات نمی‌شود اما تقیید چرا اثبات می‌شود، این تقیید هم دلالت عقلی است، حق با ابن مالک است انصافا ، اگر گفتیم این تحدید این محدودیت علیت را اثبات می‌کند دیگر حق با ابن مالک نیست، این می‌شود با وضع.**

**محدودیت را اثبات می‌کند، لذا مرحوم آقای خوئی هم در باب مفهوم شرط قبول نمی‌کنند، مشروع مفهوم شرط را قبول کردند وصف را قبول نکردند یک کم به عکس، یک سنخ خاصی از مفهوم را در مفهوم شرط قبول می‌کند و آن هم به این معنا که حکم روی اطلاق نرفته حکم محدود است، حکم که می‌گوید یعنی تشریع.**

**عرض کردم یک مقدارش این فطری و طبیعی است اگر این غیب نبود حکم نیست خوب این طبیعی است، این انتفاء عند الانتفاء است این مفهوم نیست ایشان می‌گوید وقتی گفت عالما قمیا حکم روی عالم مطلق نرفته عالم به قید قمی رفته پس حکم مطلق نیست، این مقدار را اثبات می‌کند لکن این هم مفهوم نیست، حالا حکم مقید بودن مفهوم درست نمی‌کند، این مقدار مفهوم نیست، پس بنابراین اگر ما باشیم و ظاهر توصیف ظاهر هیات توصیفی این تقیید درش هست علیت درش نیست، بله ممکن است کسی بگوید مشهور شده بین علما که تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیة اصطلاحا اینطور است اگر گفت اکرم العلماء یعنی علت وجوب اکرام عالم بودن است علم است، مشعر بالعلیة ، پس اینجا هم قائل بشویم علیت را بتوانیم در بیاوریم.**

**البته این واضح است یک استظهار عرفی است و همانطور که خودش هم گفت مشعر ، مشعر به درد قانون نمی‌خورد به درد مفاهیم و متعارف عرفی می‌خورد کلامش منشاء اشعار داشت، بوی این مطلب از کلامش می‌آمد اما به درد قانون نمی‌خورد در قوانین باید صراحت باشد اشعار به درد نمی‌خورد.**

**مضافا باید بگوییم که مساله‌ی در ما نحن فیه توصیف نیست تقیید است، تقیید هم به منزله‌ی ... ببینید وقتی گفت اکرم عالما قمیا ، آنکه وصف است دو تاست عالم قمی، این که حکم مشعر است یعنی عالم بودن سبب وجوب اکرام است قمی بودن تاثیر دارد اشعار دارد این درست اما این نکته‌ی دیگری که اینجا محل کلام است تقیید عالم به قمی است ، این را هم باید بگوییم مشعر به علیت است یعنی دقیقا سه تا علت باید پیدا بکنیم، آنکه تعلیق الحکم علی الوصف ، وصف عالم و قمی است، اینجا تحدید است تقیید است، باید بگوییم تقیید هم مشعر به علیت است فقط وصف نیست تقید احد الوصفین بآخر است.**

**بر فرض هم بگوییم این مطلب هم مشعر به علیت است یک اشعاری درست می‌کند که ارزش است، و این نکته عبارت از این است که می‌خواهد اهمیت آن را برساند و الا علیت است.**

**پس بنابراین اگر گفتیم فقط محدود کردن است انصافا این به طبیعت لفظ درمی‌آید هیاتی برای هیات نکته‌ای ندارد، حق با ابن مالک است، اگر گفتیم اضافه‌ی بر محدودیت علیت را هم در می‌آورد چون عالم قمی است یجب ...علت را درمی‌آورد حالا مشعر بیش از مشعر علت را اثبات بکنیم می‌شود مفهوم آن وقت با مقدمات حکمت هم اثبات بکنیم انحصار علت می‌شود مفهوم.**

**پس اگر این علیت را اثبات کردیم این می‌شود لغت، وضع می‌شود، اما اگر مجرد محدودیت را اثبات کردیم این احتیاج به وضع خاصی ندارد هیات ترکیبی‌اش وضع خاصی ندارد، و نکته‌ی خاصی از او فهمیده نمی‌شود لذا ما هم عرض کردیم انصافا در باب وصف موضوع محدود است نه اینکه درش علیت باشد، ولذا مفهوم ثابت نمی‌شود .**

**وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین.**